

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

چک و ناوه

ز جور طالبان ، دل داغدار است
ز خون رنگین ، همه شهر و دیار است
گهی جوزجان و کاپیسا و هرات
گهی لغمان و بلخ و ننگرهار است
گهی کندز ، گهی بغلان و پروان
گهی زابل ، گهی شهر مزار است
گهی غزنی ، گهی بادغیس و غور ات
بدخشان و فراه هم تار و مار است
سمنگان و ارزگان و کنرها
گهی هم پکتیا و هم تخار است
گهی هلمند ، گهی فاریاب و نیمروز
که مرکز کابل و گه قندهار است
گهی لوگر ، گهی وردک ، عزیزان
ز سوز بامیان در دل شرار است
به شهر غلغله اصنام میهن
همه نابود و محو و غار غار است

گهی کمک ز پاکستان و اعراب
که توپ و تانک و راکت ، بیشمار است
گهی چور و چپاول ، با تجاوز
مخالف هر کسی باشد به دار است
بسی حوری و غلمان ، بر شهیدان
بدن گر چون ز قومی پُر زخار است
گهی نکیر و منکر ، گرز آتش
هم عزرائیل از ایشان در فرار است
ز خون بیگناهان ، باده بر دست
که حوض کوثرش ، پُر زهر مار است
به نام دین و مذهب ، قتل و غارت
بگویند ، رحمت پروردگار است
زنان محبوس در زندان منزل
ز مردان ریش و پشمی آشکار است
به حیوان نیکر و تنبان بیوشند
که شهوت ، آدمی را بقرار است
به آخر چون رسیدی عمر طالب
ولی تاریخ افغان شرم دار است
کنون یک همتی ، ای نوجوانان
وطن بیمار و زار و دلفگار است
گذشتی دور جولا و خسک ها
و لاکن موسم گژدم و مار است
همه بیدار باید ای عزیزان
ز دشمن حمله های بار بار است
نباید آزمود ، آزموده ها را
ز پاکستان و ایران ، یا تتر است
مبادا از چک در زیر ناوه
که تزویر ملا بس بیشمار است
مواظب باش ای بلبل به گلشن

ز هر گلپته ، برهانش به خار است
وطن برباد گشت از بُغض و از کین
بدل ، زخم از تعصب ، صد هزار است
به دل دارد هر آنکه عشق میهن
دیانت از سیاست ، برکنار است
بیا ای هموطن ، در صحن میدان
که خدمت بر عمل ، نه بر شعار است
دو چشم مادر میهن پُر از اشک
گهر ریز است و هم در انتظار است
امیدش سوی فرزندان نیکو
چه مروارید و مرجانها قطار است
بخیز ای هموطن ، از خواب غفلت
که وقت خدمت است و کار و بار است
بسوزان کینه و بُغض و عداوت
محبت ، عشق و وحدت هر کنار است
ترا عقل و شعور و فهم باشد
که ترک ارث آبا را بکار است
کُنی گر جست و جوئی بر حقیقت
حقیقت واحد است و آشکار است
هزاران رنگ و بو را گر بیابی
تمام رنگ و بو ، از کردگار است
گشای باب محبت ، بر همه خلق
که اصل دین ، بشنو زینقرار است
اگر دینی کند ، تولید نفرت
نباشد دین و ، بلکه زهر مار است
وگر فرقی بیندازد میانه
نباشد غنچه گل ، بلکه خار است
درین عصر تمدن ، میوه دین
بُود عقل و خرد ، نه چوب دار است

جهان بالغ شد و ، هر مردِ مومن
به زخمِ دشمنان مرهمگذار است
همه در انتظارِ عندلیبی
گلِ وحدتِ همی شب زنده دار است
شنو از بلبلِ قدسی ، پیامی
نوایش نغز از چنگ و سِتار است
گشا چشمِ دل و ، بی پرده بنگر
علاجِ جسمِ بیمار و نزار است
به هر دردِ جهان ، دارو و درمان
دمِ عیسی ز فضلِ حق نثار است
حقیفِ سدرهٔ معنا ، شنیدن
شمیمِ مودت ، در انتشار است
ولی مزکوم گشته اهلِ عالم
که صیادِ هوس اندر شمار است
دوای دردِ عالم ، گر بخواهی
بیا ، آماده است و هم تیار است
نویسد نسخه ای « نعمت » برایت
سزاوار است و هم نورا است و نار است